

تاریخ وصول: 91/11/22

تاریخ پذیرش: 92/2/5

ولایت از دیدگاه حافظ بررسی

معصومه ذبیحی¹

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرری، استادیار گروه ادیان و عرفان، تهران، ایران

فاطمه محمدی

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرری، کارشناسی ارشد گروه ادیان و عرفان، تهران، ایران

چکیده:

دیدگاه حافظ بررسی درباره ولایت، ناشی از معرفت و توحید اشرافی بر پایه محبت و معرفت باطنی است. چرا که امامت و ولایت جامع بین توحید و نبوت است. و پیمان حکم ولایت در ازل گرفته شده و آن راهرولی به ولی دیگر، تا روز قیامت تسلیم می‌کند. بنابراین ولایت راه، میزان بندگان می‌داند. و توجه و تمرکز خود را به طرح و اثبات این نکته معطوف نموده که امام دارای مرتبه ولایت مطلقه کلیه بوده و هدایتگر روحانی و باطنی خلق است. در این تحقیق سعی می‌شود موضوع و مبحث ولایت از دیدگاه این عارف گمنام قرن هشتم و نهم که هنوز جایگاه واقعی ایشان در بین علماء شیعه و حتی عرفا به وضوح مشخص و شناسایی نشده است، مورد بررسی قرار گیرد. او افکار و عقاید تازه‌ای را در باب ولایت و امامت آورده است که در تشیع کلاسیک و رسمی قابل طرح نبوده و مورد استقبال علماء و فقهاء شیعه قرار نگرفته و نمی‌گیرد. همین گمنامی و سرگشتگی ذهنی دست مایه اولیه طرح موضوع گشته و با رسیدن به این مطلب که نگاه بُرسی خارج از چهارچوب‌های تعیین شده برای این دیدگاه قرار دارد، پنجره تازه‌ای رو به سوی مفهوم ولایت گشوده شده و بازنگری می‌شود.

کلید واژه‌ها: ولایت، امامت، حافظ بررسی، ولی، انسان کامل.

¹ - zabihierfan@yahoo.com

پیشگفتار

«ولی» خدا کسی است که حقایق خداوندی را در خود تعین و تجلی می‌بخشد. زندگی «ولی» تجسم ازلی و ابدی خداوندی است و اگر این حقایق در زندگی ولی متجسم نشوند موضوعیت خود را برای انسان از دست می‌دهند. وجود داشتن فی نفسه حقایق، یک امر است و وجود داشتن شأن برای انسان، امری دیگر.

همه حقایق الهی فی نفسه و مستقل از وجود یا عدم «ولی» یا حتی عدم همه انسان‌ها وجود دارند، اما وجود داشتن شأن برای انسان منوط به تجلی و تعین آنها در وجود یک «ولی» است؛ «ولی» دلیل راه نیست بلکه عین راه است. به شناختن او می‌توان خدای را شناخت و این مجادله و غلوی شاعرانه نیست. درک خداوند به دلیل منزه بودن او از هر آنچه در درک و تصور می‌گنجد برای انسان محال است مگر از طریق تجلی صفات او در صفات کامل‌ترین تجلی‌گاه او. خداوند در تمام هستی تجلی دارد اما کاملترین تجلی او وجود «ولی» است. به صفات «ولی» می‌توان تصویری از صفات خداوند داشت هر چند صفات «ولی» به هر حال صفات انسانی است و با حقیقت صفات حضرت احدیت فاصله بسیار دارد. واقع آن است که انسان بی درک تجلی خداوند در تجلی‌گاه او (وجود انسان کامل) که برای انسان ملموس‌تر است نمی‌تواند درکی از خداوند داشته باشد و بی حصول درکی از خدا انسان نمی‌تواند با حضرتش ارتباط برقرار کند.

جهت‌گیری ولایی انسان از اولین اصل اعتقادی که توحید است آغاز می‌گردد و تمام اصول و ارکان اعتقادی او را فرا می‌گیرد. می‌توان گفت جایگاه ولایت در پیکره اصول و فروع دین به مثابه خون جاری در تمام رگ‌ها و جوارح انسان زنده است. بدین معنا که بر تمامی اصول و فروع و اجزای سیستم قانونگذاری اسلام، روح ولایت حاکم است.

وقتی بنده‌ای ولایت پذیر شد و طالب رب و پیوند با مولای خویش گردید، خداوند کارولایی انجام می‌دهد، به این گونه که او را یاری می‌نماید و در خروج از ظلمت به سوی نور، نقصان مولی علیه را با کمال «ولی» جبران می‌کند.

مسئله ولایت یا به عبارتی انسان کامل از جمله معارف بسیار شیرین و ارزشمندی است که از جنبه‌های گوناگون قابل بررسی است و از میان مباحثی که در عرفان نظری مطرح می‌شود دو مسئله عمده و اساسی وجود دارد که زیر بنای اصلی مسائل عرفانی و اساس مباحث آنرا تشکیل می‌دهند و آن دو مسئله عبارتند از مسئله توحید و شناخت موحّد. به بیان دیگر اساس مسئله عرفان نظری بر بیان توحید و معرفی موحّد یعنی انسان کامل است.

بدیهی است که مسئله انسان کامل از زوایای مختلف و از منظر اندیشمندان و صاحب‌نظران بسیاری قابل بررسی است زیرا هراندیشوری که در باب «انسان» سخن گفته، نظریه خاصی درباره کمال انسان اظهار نموده و بر مبنای فکری خاص خود، انسان کامل را تفسیر کرده است ولی هدف ما از بررسی موضوع ولایت در دیدگاه عارف و متکلم شیعی، شیخ حافظ رجب بُرسی است؛ سعی خواهیم کرد سیمای نورانی صاحب ولایت کلیه یا انسان کامل را از منظر آن حکیم ژرف نگر تبیین و ترسیم کنیم.

خصوصیات بارزی که انسان را از سایر مخلوقات الهی منفک می‌کند برخورداری او از سرشتی عالی، اعتلای روحی و قدرت تفکر و اندیشه اوست و به همین دلیل خداوند بر بنی آدم کرامت فرموده است.

به اعتبار چنین توانایی و با بهره‌گیری از قدرت درونی، اشخاص می‌توانند در دریای معرفت و اقیانوس حکمت به غواصی پرداخته و گوهرهای گرانبهایی را به دست آورده و به جامعه عرضه نمایند. زندگی هر انسانی به اندازه فضیلت‌ها و اندوخته‌های معنوی که او در وجود خود شکوفا نموده ارزش پیدا می‌کند و این ویژگی به عصر خاص و مکان مشخصی محدود نمی‌گردد و چون چشمه‌ای جوشان و جویباری با صفا در رگ تاریخ و عروق جوامع جاری می‌گردد و حیات فکری و فرهنگی مردمان را به ارمغان می‌آورد.

دانشوران شیعه در اعصار و قرون کوشیده‌اند خود را بر ساحل قرآن و عترت برسانند و از این بحر جاویدان جرعه‌های جانبخشی برای انسان‌های مشتاق معارف و مکارم به ارمغان آورند.

به هنگام روی کار آمدن تیموریان که کما بیش زمینه‌هایی برای معرفی مذهب تشیع پدید آمده بود عده‌ای از عالمان جهان تشیع در صدد بر آمدند تا به نشر معارف خاندان عصمت و طهارت اهتمام ورزند و شیخ حافظ رجب بُرسی در زمره این مشعل‌های منیر است که در ظلمت ناشی از ستم حاکمان و تنگناهای مخالفان و معاندان امامت و ولایت با بهره‌گیری از خورشید پر فروغ نبوی و ستارگان فروزان آسمان علوی به پرتو افشانی پرداخت. (گلی زواره، 1379: 5-6)

راجع به زادگاه و تاریخ تولد و استادان و همگان و شاگردان و تاریخ وفاتش چیز قابل توجهی به ما نرسیده است و آنچه بدرستی می‌دانیم اینکه اودر قرن هشتم و نهم بوده و در بُرس به دنیا آمده است: بُرس قریه‌ای است قدیمی در نزدیکی حله بر دامنه کوه بلندی کنار فرات ما بین حله و کوفه که آبش به گوارایی مشهور بوده است.

بُرسی به سال 811ق به تألیف کتاب مشارق الانوار پرداخته و برخی از تألیفاتش را به سال 813ق به پایان برده است؛ روی این بیان که تهرانی در طبقات اعلام الشیعه صفحه 85 آورده است تولد ایشان در نیمه‌های قرن هشتم و وفات ایشان در حدود دهه دوم قرن نهم بوده است. گروهی زادگاه این عالم را در ایران می‌دانند و بر این باورند که حافظ رجب بُرسی ایرانی بوده و پس از نشو و نما و رسیدن به دوران میانسالی به مرکز تشیع آن زمان؛ یعنی حله مهاجرت کرده است. (حافظ بُرسی، 1389: 43)

آرامگاه این نامدار شیعی در قلب اقیانوسی از شن و در غرب روستای امیر آباد و شرق روستای علی آباد منصوریه (از توابع بلوک ریگستان زواره) قرار گرفته است. این باغستان همان بهشت آباد است که در دوازده کیلومتری شمال شهر زواره قرار دارد. همچنین خوانساری بقعه حافظ رجب در اردستان را از آن بُرسی دانسته است. 1(شیبی، 1359: 24)

حافظ بُرسی گرایش عمیقی به معرفت سرّی داشته و جهد ورزیده به رازهای نهفته و پیچیده احاطه یابد. به عنوان نمونه یاد آوری می‌کنیم که چون کفعمی خواسته در کتاب «مصباح» فصلی پیرامون اسماء حسنی خدا و اسرار آن بیاورد، نتوانسته بهتر از آثار بُرسی - که در این باب زبانزد بود - بیابد، و اسرار اسماء خدا را از کتاب وی نقل کرده است. اما در کل، دنیای بُرسی همه ارادت به علی (ع) است و تصویر او بر همه چیز غلبه کرده است. چنین می‌نماید که بُرسی، افکار ویژه خود را درباره علی (ع) و افضلیت و بلندی مقامش،

به صورت شفاهی بیان می‌کرد، تا این که این کار وی شهرت یافت. ظاهراً احساسات وی در حق امام، چنان مبالغه آمیز و حاد بود که حتی شیعیان احساس انزجار کردند؛ زیرا در آن موقع عنان اختیار عواطف خویش را در دست داشتند و همت خود را مصروف گسترش علوم شرعی و کلام می‌نمودند. اما معاصرین وی، ظاهراً چنان از وی بر آشفتنند که نزد فقیهان هموطنش از وی بدگویی نمودند و فشار و تزییقات علیه وی شروع شد، بدین لحاظ شروع به ضبط عقایدش در رساله‌ای کرد تا مخالفان را ساکت و منطقی بودن و درستی نظریاتش را ثابت کند. بدین ترتیب بود که بُرسی، مشارق الانوار را نوشت و رساله «لوامع انوار التمجید» در موضوع توحید را مقدمه آن قرار داد.

سپس بُرسی به غور در اسرار حروف پرداخته و در چارچوبی صوفیانه، موضوع امامت را مطرح می‌سازد، به عقیده وی «نقطه واحد یعنی حقیقت موجودات و مبدأ کائنات و قطب دایره‌ها و دنیای آشکار و نهان» که ظاهر آن نبوت و باطنش ولایت است در ظاهر و باطن یک نوراند، فقط با این تفاوت که ولایت باطن نبوت و ناشی از آن است.

در عصر حاضر نیز بُرسی طرفدارانی یافته از جمله شیخ عبدالحسین امینی با سید محسن امین بحث مفصلی داشته که اولاً بُرسی شاعر است و ثانیاً «آنچه در حق ائمه (ع) گفته، از اموری است دون حد غلو و غیر از مقام نبوت». 2 (شیبی، 1359: 268-269)

حافظ بُرسی درباره فضائل ائمه (ع)، علم غیب ائمه (ع)، اسرار ائمه (ع)، رابطه عظمت و لگی و عظمت نبی، علم حروف، حقیقت نمازها، معجزات امامان (ع)، حقیقت ایام، اسراری از حروف مقطعه قرآن، صفات الهیه، حقیقت محمدیه، محور آفرینش بودن علی (ع)، نور واحد بودن محمد (ص) و علی (ع)، حبّ علی، صراط مستقیم بودن علی (ع)، معنای مشترک رب، راه نجات، جایگاه ائمه در روز قیامت و صدها موضوع دیگر اظهار نظر کرده و به شماری از شبهات موجود درباره ائمه (ع) و جایگاه و قدرت و مقام و دیگر ویژگی‌های ایشان پاسخ گفته است.

در میان علمای عصر صفوی، میرزا عبدالله اصفهانی در معرفی بُرسی مطالب گوناگونی آورده و آگاهی‌های جالبی ارائه می‌دهد که همین اطلاعات پایه و مأخذ دیگر کتب تراجم بعد از وی قرار گرفته است او خاطر نشان می‌نماید «رضی الدین رجب بُرسی» شیخی حافظ و فاضل و فقیهی محدث بوده که در شهر حله می‌زیسته است، بُرسی از علمای متأخر امامیه بوده و به طوری که از آثارش بر می‌آید در علم اسرار حروف و اعداد و امثال اینها از جمله علوم

غریبه ید طولانی داشته است و تحقیقات تازه‌ای دارد که در نوشته‌های دیگران کمتر به چشم می‌خورد. (گلی زواره، 1379: 27)

در حالی که شیخ حافظ رجب وظیفه خویش می‌دید که از اندیشه‌های عارفانه خود در دفاع از اهل بیت (ع) و تبلیغ فرهنگ این خاندان بهره گیرد، عده‌ای به مخالفت با وی برخاسته و آنچنان اوضاعی را بر ضد وی ترتیب دادند که چاره‌ای ندید تا از منطقه خراسان به سوی حله برود تا شاید در این شهر شیعه نشین به تکمیل آثار و نشر افکار خویش بپردازد اما گویا در این شهر هم از ملامت افراد مخالف مصون نبود و گرفتاری‌ها و مضایق فراوانی برایش فراهم کردند تا جایی که هجرت دیگری را آغاز کرد و باقیمانده عمر را در کویر مرکزی ایران سپری نمود. همین تنگناها و فشارهای زیاد سبب گردید تا دوران زندگی این عارف نامدار درهاله‌ای پرابهام باقی بماند و از زندگی و شرح حالش اطلاعات اندکی در دسترس باشد. (گلی زواره، 1379: 19)

شواهد بسیاری یافت می‌شود که حاکی از فضای فکری نا همساز و نا سازگار با نوع نگرش این دانشمند است. از قراین چنین بر می‌آید که نبض تفکر آن روزگار حداقل در جامعه‌ای که شیخ در آن می‌زیسته به دست فقیهان و شریعت مداران بوده است و عموم مردم معیار و محک تفکر صحیح را از علماء و فقها می‌جستند و در مواجهه با تفکرات غیر متداول به دنبال مهر تأیید اینان بوده‌اند.

در مقابل بُرسی هم فضای حاکم بر روزگار خود را بر نمی‌تابفته و معلومات رسمی و مرسوم زمان خود را برای درک حقایق دین کافی نمی‌دیده و آنها را منقولاتی می‌خوانده که نباید از ورای آنها حقیقتی را انتظار کشید. همچنین او از فقهای زمان خود هم دل خوش ندارد و معتقد است که آنها فقط به منقولات احاطه دارند و لزوماً نباید انتظار داشت که از معقولات سر در بیاورند چه رسد به مسائل ورای طور عقل.

با این تفاسیر می‌توان گفت اولین ویژگی بُرسی قدرت قلم فرسایی و عبارت پردازی اوست. اوبه راحتی برای انتقال یک مفهوم از تعبیر مسجّع و مترادف متنوعی استفاده می‌نماید، به طوری که خواننده را به شگفتی وامی‌دارد.

دومین ویژگی که کاملاً آشکار است تسلط چشمگیر او بر آیات قرآن و روایات شیعه و سنی است. بُرسی در کتاب خود بارها و بارها برای مقصود خود از آیات متعدد قرآن و از دهها کتاب حدیثی و تفسیری شیعه و سنی و صدها روایات سود می‌جوید. این تسلط به همراه

قدرت قلم فرسایی او سبب شده تا عبارات او ترکیبی در هم تنیده از کلمات خود او و آیات و روایات باشد و یا حداقل از مفاهیم آنها به طوری استفاده می‌کند که اگر کسی به روایات آشنا نباشد گاهی نمی‌تواند روایات را از عبارات او تمیز دهد. لذا بررسی در قبول روایات منقبت، خیلی باز عمل کرده و همین باعث شده تا بتواند بسیاری از غرایب روایاتی را که درباره اهل بیت (ع) تا آن زمان پراکنده بود، در یک جا جمع کند و با هر راه ممکن به توجیه آنها بپردازد. (رجبی، 1383: 26 و 128)

معناشناسی ولایت

«ولی» در لغت به معنی باران در پی باران - باران پشت سر هم، دوستدار، علاقمند، کمک کننده، هم پیمان، هم عهد، پیرو، دنباله رو، تابع، سرپرست، متولی و در اصطلاح مسلمین بنده پاک و مؤمن خداوند است. «لولایه» به معنی فرمانروائی، حکومت کردن، پادشاهی، نزدیکی و خویشاوندی است. (معلوف، 1367: 694)

«ولی» به معنی نزدیکی و قرب هم هست و «تولی» از باب تفعّل به معنی اعراض و دوست اخذ کردن و سرپرست آید. «مولی» هم به معنی سرپرست، مالک عبد، صدیق و غلام است؛ و «ولایه» یعنی قرابت، تسلط و تدبیر. (بیستونی، 1383: 1253)

همچنین «ولی» یکی از اسمای حسناى الهی است «فالله هو الولی» (سوره شوری - آیه 9) در اصطلاح، ولایت، به معنی فانی شدن از خود و باقی شدن به مشاهدت حق است و هر که را خداوند به محبت و الهام خود مخصوص گرداند به مقام ولایت رسد.

به عبارتی ولایت عبارت است از قیام بنده به خدای خود و تبدیل صفات و اخلاق و علم و قدرت و فعل او به اخلاق و علم و قدرت و فعل الهی. در حقیقت ولایت باطن نبوت است که وظیفه او تصرف در خلق است که این وظیفه را با احکام شرعی و اظهار و ارشاد مردم به حقایق الهی و معارف ربّانی انجام می‌دهد در این صورت ولایت با همه موجودات است و تا وقتی ولایت نباشد هیچ موجودی وجود پیدا نمی‌کند و معقول نیست که لباس هستی بپوشد. مابالوجدان موجودات بسیاری از هر گونه و از هر شکل و شمائل و از هر صورت آفاقی و انفسی را درک می‌کنیم و می‌یابیم، بنابراین همه اینها با ولایت آفریده شده‌اند، یعنی بین آنها و ذات اقدس حق هیچ فاصله و حجابی نیست جز هستی و موجودیت و تعین خود آنها. اما بهره موجودات از ولایت یکسان نیست و هر موجودی که به حق نزدیکتر و ماهیتش

وسیعتر و تجردش بیشتر است پس ولایت او بیشتر یعنی حجاب او کمتر است. (حسینی طهرانی، ۱۴۱۹: ج ۵، ۷۸)

ولایت باطن نبوت

بر طبق دیدگاه اسلامی، نبوت شأنی است اعطا شده به انسان‌هایی که خداوند آنان را به دلیل برخی کمالات برگزیده است. کمالاتی که این اشخاص به یمن آنها محملی می‌شوند که خداوند از طریق آن پیام خویش را به عالم، وحی می‌کند. آنها مستقیماً از عالم بالا الهام می‌گیرند. علم پیامبر (ص) نشانه دخالت مستقیم خداوند در مرتبه بشری است، مداخله‌ای که از منظر اسلامی نه به صورت تجسم بلکه به صورت تجلی است. (نصر، ۱۳۸۲: ۱۱۵)

حق تعالی به فضل و کرم خود بعضی از آدمیان را معصوم گردانید و به ذات، صفات و افعال خود دانا کرد و به دوستی خود بر گزید و مقرب حضرت خود گردانید و به وحی و الهام خود مخصوص گردانید و به میان خلق فرستاد تا خلق را از خداوند با خبر کنند و صراط مستقیم را به خلق نشان دهند.

چرا که جمله آدمیان استعداد آن را ندارند که از خداوند مستقیماً قبول فیض کنند و یا اینکه به وحی و الهام مخصوص گردند و از طرفی وظیفه آدمی این است که خداود را در این دنیا از طریق معرفتی که از خود خدا می‌رسد، بشناسد و شکوه انسان و چیزی که او را حتی برتر از فرشتگان قرار می‌دهد، همین امکان معرفت وحدانی است. (نسفی، ۱۳۷۷: ۳۱۶)

در این صورت انسان همیشه محتاج به واسطه‌ای است که بین او و آفریدگارش اتصال برقرار کند و او را از جایگاهی که دارد آگاه و با خبر سازد. پس چگونه ممکن است پس از ختم دایره نبوت که با پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) به پایان رسیده است، این ارتباط همچنان برقرار باشد؟

لاهیجی با استفاده از رمز حرکت خورشید از مشرق به مغرب، این رابطه را چنین ترسیم می‌کند:

نور حقیقت محمدی در مشرق نبوت ظاهر شد تا به نقطه اوج خود در دایره نبوت برسد اما پس از گذشتن از معدل النهار، سایه این خورشید در مغرب ولایت افکنده شد که همان جهت باطن نبوت است.

در حرکت رجوعی خورشید به سمت مغرب، سایه‌های وجود اولیاء الله پدید آمدند و مشارق و مغارب در برابر هم قرار گرفتند، در برابر هر یک از نقاط دایره نبوت، نقاطی در مسیر رجوعی دایره باطنی ولایت هست؛ همچنان که آن نقاط دایره نبوی در افق جهان باطن‌اند. با ظهور امام دوازدهم، مبدأ و معاد به هم می‌رسند و بدینسان تطور دایره تکامل معنوی (با دایره ولایت) به کمال خویش می‌رسند.

به موجب همین ساحت باطنی اسلام و رحمت یا برکت منظوی در نهادهای محافظ و مبلغ آن است که نیروی معنوی وحی اصلی طی اعصار تجدید شده است و امکان حیات معنوی محفوظ مانده است، این حیات معنوی که به مرتبه ولایت می‌انجامد، جامعه بشری را تهذیب می‌کند و نیروی دینی را حیاتی تازه می‌بخشد. (کربن، 1371: 118)

امامت و نبوت دارای منشأ مشترک هستند، امامت به مفهوم شیعی آن پشتیبانی همیشگی و حامل حقیقت است که به شریعت جان می‌بخشد، قرآن را برای جهانیان تأویل و تفسیر می‌کند، همانگونه که آن را برای آیندگان محافظت و تشریح می‌کند.

بدون امامت تمام کوشش‌ها به طرف حقیقت، به خطا می‌انجامد، چرا که امامت تنها مرجع و شاخصی است که اجازه می‌دهد انسان به وسیله کوشش از بین دو ورطه تعطیل (عقیده‌ای که دالّ بر ناشناخته ماندن هستی مطلق) و تشبیه (اعتقاد به تجسّد و تجسم خدا به عبارتی انسان خدایی ساده‌اندیشانه) صحیح و سالم عبور نماید. (کربن، 1384: 301)

پس در زیر لفافه زندگی اجتماعی، که انسان با رعایت نوامیس دینی به سر می‌برد، واقعیتی است زنده و حیاتی است معنوی که نعمت‌های اخروی و خوشبختی‌های همیشگی، از آن سر چشمه گرفته و به عبارت دیگر مظاهر وی می‌باشند، این حقیقت و واقعیت است که به نام ولایت نامیده می‌شود.

بدین ترتیب نبوت، یک واقعیتی است که احکام دینی و نوامیس خدائی مربوط به زندگی را بدست آورده و به مردم می‌رساند و ولایت واقعیتی است که در نتیجه عمل به فرآورده‌های نبوت و نوامیس خدائی در انسان به وجود می‌آید.

و به عبارت دیگر، نسبت میان نبوت و ولایت، نسبت ظاهر و باطن است و دین که متاع نبوت است، ظاهر ولایت، و ولایت باطن نبوت می‌باشد. (طباطبایی، 1381: 115)

در اینجا یاد آور می‌شویم که «خلافت و ولایت» بالقوه متعلق به همه ذریه آدم می‌باشد ولی بالفعل فقط به اولیاء و قدیسان تعلق دارد زیرا آنانند که به اعلیٰ قلیل کمال در جهان مخلوق نائل آمده‌اند و نمایندگان نقشه ملکوتی خداوند می‌باشند.

همچنین این مهم است که یکی وگویی هرچه قدر هم وارث یک نبی خاص باشد، عاقبت، وارث حضرت محمد (ص) است. و از آنجا که حقیقت محمدیه واحد است و سرچشمه فیاض ولایت به شمار می‌رود، تمام وجوه ولایت را که از توفیقات سایر انبیاء کسب شده، متحد و متفق می‌نماید. (عداس، 1382: 76-77)

کتاب مشارق الانوار

کتاب مشارق الانوار الیقین فی حقایق اسرار امیرالمؤمنین علی (ع) تألیف شیخ حافظ رجب بُرسی است. وی ظاهراً نخست این کتاب را در سال 773 ق تألیف کرده و می‌توان گفت که در این زمان به مرحله‌ای از پختگی علمی رسیده بوده است. با این حال وی نزدیک به چهل سال پس از این تاریخ نیز زنده بوده و واپسین آگاهی‌ها از زندگانی او به دهه 810 ق باز می‌گردد که او در 811 ق مشارق الانوار را به پایان آورده و در 813 ق ظاهراً تحریر دوم آن را به انجام رسانیده است. (موسوی بجنوردی، 1367: 714)

این کتاب بارها چاپ شده، ترجمه شده، گزینه شده و در طول 619 سال که از تألیف آن می‌گذرد مورد اعتماد و استفاده صدها تن از راویان حدیث و ناقلان آثار قرار گرفته است و لذا نسخ خطی فراوانی از آن در کتابخانه‌های عمومی یافت می‌شد مشارق الانوار بُرسی از همان سده 9 ق / 15م در برخی محافل امامیه کتابی شناخته شده بوده، چنانکه نخستین نقل‌ها از آن به حدود سال 895 ق، یعنی به نوشته‌های کفعمی باز می‌گردد و در سده‌های بعد نیز سیدولی الله رضوی در «کنز المطالب» و فیض کاشانی در «کلمات مکنونه» از این کتاب بهره گرفته‌اند و در سده 12 ق استفاده از این کتاب گسترش بیشتری یافته است. (حافظ برسی، 1389: 35)

هانری کربن در خصوص آثار و اندیشه‌های بُرسی می‌نویسد: «آثار بُرسی در نیمه دوم سده هشتم نوشته شده است، این آثار برای فلسفه شیعی دارای اهمیت بسیاری است و در میان آثار رجب بُرسی «مشارق الانوار» را که مهمترین خطبه‌های عرفانی منسوب به امام اول را شامل می‌شود می‌توان دیباچه‌ای بسیار عالی بر حکمت شیعه تلقی کرد». (کربن، 1370: 48-49)

کتاب مشارق الانوار با توجه به ویژگی‌هایی که دارد سال‌ها مورد استفاده و علاقه شیفتگان فضائل امیرالمؤمنان علی (ع) بوده است. اما با توجه به عربی بودن آن بسیاری از تشنگان معارف علوی بویژه طلاب محترم و دانشجویان گرامی از این کتاب بی بهره بودند. از سویی نقدهایی که بر این کتاب وجود دارد برای آنها سؤال بر انگیز و ابهام آمیز می‌نمود.

البته این کتاب به اعتراف بزرگان علم و دین یک کتاب مرجع است همچون کافی و بحارالانوار که برای استفاده از مطالب آن باید عالمانه و با احتیاط وارد شد.

بُرسی در این رساله با همان سبک و مضمون معهود متکلمان به توحید اسلامی پرداخته و پس از بیان توحید و تنزیه و ازلیت و تجرید خدا و زیبایی و کمال آفرینش به موضوع انسانی رسیده که خدا «تن او را شهر خود و روح او را خلیفه خود و قلب او را کعبه خود و مطاف فرشتگان قرار داده است.»

آنگاه سخن را به پیغمبران می‌کشاند که رهنمایان و حاکمانی برای اظهار امر خدا بوده‌اند و پس از ایشان «خداوند اوصیاء را به عنوان نشانه‌های کمال دین و بیان فضل خود منصوب داشته است» و همچنین نتوانسته در مقابل تمایل شدید خود به بیان مقام علی ابن ابیطالب (ع) مقاومت کند و او را بدین گونه ستوده: «سید الوصیئن و امام متقین و خلیفه رب العالمین و سرّ خدا و حجت و نشانه خداوند و...»

و در باره ائمه (ع) و اولاد علی (ع) بر همان سیاق آورده: «خاندان پاک رهیافته رهنما - علامات و تجلیات خدا که با خدا فرقی ندارند جز آنکه بنده و مخلوق اویند.» (حافظ بررسی، 1389: 48-49)

در واقع روش بُرسی در مشارق الانوار به خاطر سر بلندی ائمه است نه غلو آنها، برتری‌ها و سر افزای‌های آن ستارگان درخشان امامت با آن منش‌های برجسته و جان‌های پر مایه و ارج ملکوتی شناسایی را دچار مشکل می‌کند و از این جهت است که خردمندان وقتی در این وادی گام می‌نهند در می‌مانند و گویندگان به تنگنا می‌رسند. (گلی زواره، 1379: 44)

شخصیت بُرسی و بویژه کتاب مشارق الانوار او از جمله مواردی است که نمی‌توان به راحتی درباره آنها به قضاوت نشست و آنها را به کلی تأیید یا رد کرد. بُرسی در کتاب مشارق الانوار به فضائل و اسرار اهل بیت (ع) بویژه فضائل امیرالمؤمنین (ع) و اثبات امامت و خلافت او پس از رسول خدا (ص) می‌پردازد و در آن از اسرار اعداد و علم حروف، که در میان علمای امامیه غریب بوده، بهره گرفته است. از آنجا که بُرسی از معدود علمائی است که خطر کرده و

به این امر پرداخته و به افشای بعضی از اسرار اهل بیت (ع) پای فشرده، قضاوت‌ها و اظهارنظرهای گوناگون درباره خود او و کتابش شده است.

این کتاب به دست محمد صادق بن آخوند ملا علی رضا یزدی به فارسی برگردانده شده است. آنگونه که در صفحه پایانی کتاب نگاشته شده است بانویی به نام سیده سلطنت بیگم - فرزند میرعلی اکبر خطیب باشی، که به احتمال از خانواده‌ای بانفوذ و مذهبی دوران خود بوده است - در عالم رؤیا به محضر سرکار علیّه، صدیقّه صغری (ع) شرفیاب می‌شود. حضرت به وی می‌فرماید: «اگر می‌خواهی منتبه بشوی که ما که هستیم و ما اهل بیت را بشناسی، کتاب مشارق را ملاحظه کن.»

سلطنت بیگم می‌گوید: «بعد از مدتی جستجو آخر الامر در دارالخلافت تهران یک شخصی از منصوبان این جانب، این کتاب را پیدا نمود.»

وی با توجه به عربی بودن کتاب و عدم آشنایی به زبان عربی دستور ترجمه کتاب را به مترجم مزبور می‌دهد. مترجم نیز با تسلط کامل به فن ترجمه و لغت عرب، ترجمه‌ای زیبا و بی‌بدیل از این کتاب ارائه می‌کند. و آن را در روز دوشنبه 24 محرم 1311ق به پایان می‌برد. (حافظ برسی، 1389: 48-49)

جایگاه عرفانی حافظ برسی

استاد حافظ رضی الدین رجب پسر محمد پسر رجب بُرسی حلّی، فقیه و محدث و صوفی و شاعری زبر دست بوده و در زمره عرفایی چون سید حیدر آملی، ابن ترکه اصفهانی و ابن ابی الجمهور احسائی است که برای تلفیق شرع و عرفان و نیز عرفان و تشیع تلاش می‌کردند. (ولایتی، 1389: 896) وی از دانشمندان عارف مشرب امامی و از فقیهانی است که به علت برتری آشکارش در هنر حدیث و پیشروی در ادبیات و سخن سرائی نیکو و چیرگی در دانش حروف و رازهای آن و بیرون کشیدن سودهایش، نوشته‌هایش سرشار از پژوهش‌ها و موشکافی‌هاست. وی در عرفان و حروف روش‌های ویژه‌ای برگزیده و همچنین در دوستی امامان - که درود خدا بر ایشان باد - برداشت‌ها و نگرش‌هایی دارد که برخی نمی‌پسندند و او را تند رو و گزاف گوی می‌شمارند. (امینی نجفی، 1363: 81)

مهم‌ترین بعد وجودی ایشان توجه به باطن است که ریشه این باطنی‌گری را باید در ایران پیش از اسلام جستجو کرد که در این مختصر نمی‌گنجد. بر همین اساس، وی به باطن و جوهره

دین، توجه داشته و آن را باحقیقت امامت و ولایت یکی دانسته و می‌گوید: «مقصود از دین عدل الهی است و مراد از عدل، قسط است و قسط از قسطاس و میزان است و میزان بندگی، ولایت است؛ پس دین، همان ولایت است.» (حافظ بررسی، ۱۳۸۹: ۱۵۶)

امامت از دیدگاه حافظ رجب بررسی

شیخ رجب بررسی را می‌توان از بزرگان دیدگاهی در تشیع محسوب کرد که از سوی علماء شیعه، به دلیل اعتقادات خاصی که درباره ولایت ائمه (ع) ابراز کرده به غلو یا صوفی‌گری متهم شده است.

از سویی بررسی نیز به علماء و فقهاء شیعه معترض بوده که با محدود کردن علم شیعه به ظواهر شریعت از وجه اصلی تشیع یعنی آموزه‌های باطنی امامان و گوهر ولایت غافل مانده‌اند. وی بر این عقیده شیعیان معاصرش ایراد می‌گرفت که می‌گفتند: در باب امامت، همین کفایت می‌کند که بدانیم: امام معصوم است و اطاعتش واجب، بلکه باید به ریاست کلی ائمه و تقدم و قدرت آنها که از ازل تا ابد را در بر می‌گیرد معرفت و یقین پیدا کرد.

بررسی معتقد است آن چه در اعتقاد به توحید الهی و نبوت محمد (ص) واجب است در اعتقاد به امامت، نیز واجب است. زیرا امامت جامع است بین توحید و نبوت. پس هر چه در اثبات نمودن توحید واجب است همانطور که اگر کسی چیزی از او انکار نماید مؤمن نیست، در مورد امامت نیز این چنین است زیرا انکار جزء، از واجب، مانند انکار کل است. (حافظ بررسی، ۱۳۸۹: ۳۱۵)

بررسی معتقد است امامت ریاستی است عامه که لازمه اش، تقدم و علم و قدرت و حکم است و بدین شرح تعلیل کرده:

«اما تقدم، زیرا ولی، حجت خداست و حجت باید پیش از خلق و با خلق و پس از خلق باشد. اما علم، ولی خدا باید عالم محیط بر عالم باشد و چیزی از آشکار و نهان، بر او مخفی نباشد، چون اگر بر چیزی از نهان جاهل باشد؛ دیگر عالم نخواهد بود و این خلاف مدعاست. اما قدرت، ولی مطلق، قدرتش نیز باید چون علمش محیط باشد. اما حکم، آن نیز از ازل تا ابد را در بر می‌گیرد، زیرا ولایت، علم الیقین و حق الیقین است، نسخ نمی‌شود و با تغییر زمان، تبدیل نمی‌یابد و همچون آیین‌ها و دین‌ها منسوخ نمی‌گردد، و نیز پایانی ندارد زیرا خود پایان

بخش هستی‌هاست، و هیچ چیز بر آن پیشی نمی‌گیرد زیرا خود پیش از کون و مکان بوده است.»

طبق نظر بُرسی پیمان حکم ولایت در ازل گرفته شده و پیوسته تا روز قیامت، هر ولی به ولی بعدی و هر رضی به رضی بعدی، آن را دست به دست تسلیم می‌دارد. در این جا مشاهده می‌کنیم که رابطه این افکار با تصوف متأخر بارز و صبغه شیعی آن نمایان است. (شیبی، 1359: 266)

پس امام حجت است و عالم است بر تمام رعیت. زیرا که او چشم بینای الهی است و چشم خداست که اطلاع دارد بر جمیع بندگان. امام حجاب الهی است در عالم صور، چنانکه حضرت رسول فرموده: «علی را نپوشانیده از خدا هیچ حجابی، بلکه خود پرده و حجاب است میان خدا و مخلوق.»

در این صورت امام نور الهی و سرّ ربانی است و تعلقش به این جسد، عارضی است. قول حق تعالی که فرموده: «و اشرق الأرض بنور ربها - سوره زمر، آیه 69»، (یعنی زمین، روشنی یافت به نور خدای زمین) و نور ربّه، آن امامی است که به نور او تابیده و تاریکی‌ها برطرف شده و از آن نور، سایر عالم‌ها روشنایی کسب کرده است. (حافظ برسی، 1389: 328)

در تأیید این تفسیر قولی از پیغمبر (ص) است که آن حضرت فرمود: «به درستی که از برای آفتاب دو رو می‌باشد؛ یکی رویی است که در عقب اهل آسمان است و یک رویی است که دنبال اهل زمین است که نور بر زمین می‌تاباند. پس امام همیشه با تمام خلق هست که غایب نمی‌شود هرگز از ایشان، و مردم از او پوشیده نیستند، بل او پوشیده است و پنهان از مردم است و هیچ محجوب نیست؛ زیرا که دنیا در نزد امام مانند درهمی است در دست انسان که او را قلب و نقل می‌کند به هر نوع که بخواهد.» (صفار، 1381: 408)

اصالت ولایت از دیدگاه بُرسی

اصل هر عبادتی ولایت است و در تأیید این مطلب اشاره‌ای است بقوله تعالی: «ولئک الذین یتدل الله سیئاتهم حسنات - سوره فرقان، آیه 70» و قوله تعالی: «و قدمنا إلی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثورا - سوره فرقان، آیه 25»

(یعنی پس خداوند گناهان آنها را بدل به حسنات گرداند که خداوند در حق بندگان بسیار آمرزنده و مهربانست. و آیه 25 که یعنی و ما توجه به اعمال فاسد بی خلوص و حقیقت آنها کرده و همه را باطل و نابود می گردانیم).

بُرسی اینگونه شرح می دهد که «در روز قیامت مردم سه فرقه اند: مؤمن و کافر و منافق، و برای کافر و منافق نیز میزانی نیست، به جهت آنکه حسناتی ندارند؛ پس تبدیل سیئات به حسنات مخصوص مؤمن گناه کار است و خداوند تعالی تفضّل به او نموده است، به جهت آنکه ایمان او کامل است و پایه نجات او به واسطه ایمان، برقرار است و مبنای اعتقاد او بر توحید، شهادت او بر نبوت، و سَجَل اعتقادش، بر ولایت است؛ و ارکان ایمان در او جمع است، و او متّصف به صفت ایمان است.

در قیامت اگر چه معصیت کار بوده باشد بر خدا واجب است او را به این اعتقاد با ایمان محشور گرداند؛ ولیکن منافقی که انکار ولایت کند هر آینه اصل را ضایع نموده و به فرع پرداخته و هیچ فرعی بی اصل نمی شود؛ پس هر که اعتقاد به ولایت نداشته باشد نه اصلی از برای او هست و نه فرعی و هر قدر عبادت کند و اعمال صالحه از او سر بزند سعی او ضایع خواهد بود.» (حافظ بررسی، 1389: 164)

«پس ولایت میزان بندگان است در روز قیامت. به جهت آنکه با ولایت، هم توحید است و هم نبوت، و ولایت جزئی از توحید و جزئی از نبوت است. پس ولایت جامع سرّ توحید و سرّ نبوت است.

دین محمد (ص) کمال هر دین است و ناسخ شرایع پیغمبران سلف است و همه ایشان بر این مطلب تصدیق داشته اند. و دوستی علی (ع) کمال این دین است و به دوستی آن حضرت دین محمد (ص) ختم می شود و این نعمت عظمی به محبت علی تمام گردد، پس متمم کمال، کمال کمال است و این کمال به این صفت فوق مرتبه جمال است؛ پس دوستی علی (ع) کمال دین الهی است و به جهت آنکه خداوند تعالی مبعوث نمود پیغمبری را که مردم را به سوی حق می خواند و مردم را به عبادت الهی راهنمایی می نمود و مأمور بود به رسانیدن دوستی علی (ع) به مردم؛ چه قبول نمایند. یا اکراه دارند و رد کنند.»

بُرسی در انتها به این مطلب اشاره می کند که در آیه «والوزن یومئذ الحق - سوره آل عمران، آیه 8» «مراد از حق، عدل است و مراد از حق و عدل، ولایت علی بن ابی طالب است؛ پس هر که موازین او کامل شد به دوستی علی، اعمال صالحه او سنگین می شود و رستگار

می‌شود. و علی (ع) سلطان رسالت محمد (ص) است و تبلیغ تمام احکام و رسالات آن حضرت با اوست وائمه اثنی عشر (ع) از نسل اوست.» (حافظ برسی، ۱۳۸۹: ۱۵۸)

بُرسی با استفاده از مقدمه‌های مختلف مثل علم حروف و یا تقسیم وجود به مطلق و مقید و استفاده از احادیث قدسی و نبوی و اقوال بزرگان صوفیه مثل حلاج و سهروردی و بکار گیری اصطلاحاتی چون فیض اول، عقل اول، نور اول، علت موجودات و حقیقت کائنات و گه گاه با خلط این مطالب به یکدیگر و نتیجه گیری‌های خاص خود مخاطب را به سمت و سوی هدف مورد نظرش می‌کشاند و آن چیزی نیست جز ولایت انسان کامل بر جمیع موجودات. آنچنان که در کتاب مشارق آورده است:

«علی اسم اعظم خدا و حقیقت هر مخلوق و ذات هر موجود است. زیرا او سرّ خدا و کلمه خدا و امر خداست و از جانب خدا اختصاص یافته که ولایت بر همه چیز داشته باشد و در آخر نتوانسته از این نتیجه گیری خودداری کند که علی (ع) نه تنها کلمه و آیت و سرّ خداست بلکه هموست.»

به نظر وی صفات خدا می‌تواند در اشخاصی که به عنوان انسان‌هایی برگزیده و متمایز از دیگر آدمیان معرفی شده‌اند، تبلور و انعکاس یابد و مقصود از اسم عزیز خدا محمد (ص) و منظور از اسم عظیم خدا علی (ع) و بر اساس آیه «فکان قاب قوسین او ادنی» بر این باور است که محمد آن کلمه برین خدا بوده و نوری است که وجود از آن تشعشع یافته و همه موجودات از کمال وی پدید آمده‌اند. (برسی، ۱۴۲۲: ۷۸ و ۹۳ و ۲۲۳)

این سخن‌ها بر مذاق عده‌ای خوش نیامده و بدین سبب بُرسی را مذمت کرده‌اند، در حالی که این حقایق از بطن روایات و احادیث گرفته شده و افرادی چون این عالم محدث در پژوهش‌های ژرف خود با استناد به آثار مدوّن و معتبر به نگارش چنین مطالبی مبادرت نموده‌اند

رابطه رب و ولایت

بُرسی از واژه رب غیر از معبود و اله معنای مولی و مالک را هم استفاده می‌کند با این توضیح که «هر معبودی مولی و مالک و رب است بدون عکس یعنی هر ربی خدای معبود نیست. پس رب لفظی است مشترک میانه اله و مولی و مالک؛ هر معبودی رب است ولی هر ربی معبود نیست.» در این باره به آیات و روایاتی استناد می‌کند.

بُرسی از آیه «فلما ربه تجلی للجلیل جعله دکا» استفاده می‌کند و می‌گوید که «تجلی در صاحب هیئت و جسم است و رب معبود را جسمی و هیئتی نیست پس مراد تجلی نور رب است یا همان معنای ولایی رب.» او تجلی حق احد در اشیاء را بواسطه نور صفات حق می‌داند. وی مراد از رب در آیه «و اشرق الارض بنور ربها - سوره زمر، آیه 69» را امام می‌داند که رب زمین است و نور الهی است در زمین و بلاد. (بُرسی، 1422: 441 و 443)

این اشتراک میان مولی و رب و اله را ابن عربی اینگونه بیان می‌دارد که بین رب و انسان رابطه خاصی وجود دارد و هنگامی که انسان دست به دعا و نیاز بر می‌دارد باید خطاب خود را متوجه رب خود گرداند.

خدا در قالب هر یک از این اسماء، رب انسان خاصی است که با انگیزه خاصی دعا می‌کند و تعریف کاشانی از «رب» آن است که «رب ذات است باعنایت به یک صفت خاص که از خلال آن صفت، انسان داعی آنچه را نیازمند آن است به دست می‌آورد. بنابراین رب از میان همه اسماء الهی مناسب‌ترین اسمی است که انسان به هنگام خطاب به خداوند از آن استفاده می‌کند.»

در حقیقت برای رابطه شخصی میان موجود و ربّش یک جنبه وجودی موجود است، هر موجودی در هر لحظه خاص تنها یک اسم از میان اسماء را بر می‌گزیند و آن اسم گزیده، رب او محسوب می‌شود. (کبیر، 1386: 398-400) وهم چنین دیدگاه بررسی رالاهیجی بایمانی دیگر تایید می‌کند.

لاهیجی بر اساس آیه 26-27 سوره 55 قرآن «کلُّ من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام» توضیح می‌دهد «که همه نموده‌های خلقت تماماً نیست و نابود نشده‌اند، ذات الهی در پس پرده اسماء و صفات که حجاب وجود واحد مطلق‌اند، پنهان خواهد ماند. همانطور که امر خلقت به واسطه تجلی اسماء مختلف الهی (یعنی میدع و خالق و غیره) صورت می‌پذیرد، همین طور اخفاء و زوال تعینات (چیزهایی که اشخاص بدان از یکدیگر متمایز می‌شوند و در اصطلاح صوفیه چیزهایی است که به شخص فردیت می‌دهد، وصال با حق ممکن نیست) نیز به تجلیات اسماء ذاتیه‌اند، همچو احد و فرد و قهار و معید (بازگرداننده) و ممیت و ماحی (محو کننده) و غنی؛ و تا وقتی که این هر دو معنی متخالف به ظهور نمی‌پیوندند، معرفت تام که غرض ایجاد عالم است، به حصول موصول نمی‌گردد.»

لاهیجی در ادامه شرح می‌دهد که «اطلاع درست بر این صفات متضاد جز عارفی را که انسان کامل باشد، میسر نمی‌گردد. انسان کامل در هر عصری یافت می‌شود، انسان‌های کامل که اقطاب و افرادی، شاهد قیامت کبری در عهد و زمان خودند و «هم در این نشأ حسی مشاهده آن معنی «قیامت» نمایند و قیامت ایشان هم اینجا قائم گشته باشد» پیش از آنکه در آخر الزمان رخ دهد. به واسطه حضور آنان، فضایل روحانی و معرفت آنان است که «مدار عالم دایر باشد». و تا زمانی که مرگ اختیاری که سبب ارتفاع حجب ظلمانی و نورانی است، حاصل نشود، مشاهده این حال که کمال توحید عیانی است میسر نیست.» (لوئیزن، 1379: 216-217)

هرگاه که این نور تجلی رهبری نماید سالک راه را به مقام محو دوئیت و کمال می‌رساند و سالکِ واصل بی وسیله و آلت، حق را به نور حق مشاهده می‌نماید؛ و جز از این طریق که راه انبیاء و اولیاست، معرفت یقینی حاصل نمی‌شود و عقل در ادراک این معنی همچون خفاش است در مشاهده آفتاب عالم تاب.

در این صورت چگونه علم و عقل وسیله معرفت حق تواند شد که به حکم آیه «فتجلی ربه للجبیل جعله دکا» نور ذات در مظاهر گنجایی ندارد زیرا که تجلی ذات موجب مرتفع شدن حجب کثرات و تعینات می‌گردد. و در این مقام نه عقل می‌ماند و نه عاقل و نه مستدل و نه دلیل.

و جبرئیل که صورت تمثیلی عقل و مظهر علم است، در مقام فنا راه ندارد زیرا که در مرتبه فنا فی الله علم و عقل و ادراک و شعور و سایر صفات محو می‌گردد و این مرتبه قرب خاص انسان کامل است و ملائکه هر چند مقرب درگاه حضرت‌اند ولی بساطت و تجرد آنها موجب می‌گردد که در مرتبه خاص انسان کامل که مرتبه فناست راه نیابند.

این مقام قرب شاخص‌ترین وجه ولایت است. چراکه با این توضیحات حتی مقام نبوت و رسالت دارای این درجه از قرب الهی نخواهد بود. چنانکه پیامبر خاتم (ص) می‌فرماید: «لی مع الله وقت لایسعی فیہ ملک مقرب او نبی» مرسل» در این حدیث شریف حضرت، مقام قرب خاص را بالاتر از درک ملائکه و حتی مقام نبوت و رسالت خودشان می‌دانند و در این حال با اشاره به لفظ «لی» توجه را به مقام باطنی ولایی خودشان معطوف می‌کنند. (لاهیجی، 1371: 26 و 79 و 82)

رابطه عشق و ولایت

چنانکه می‌دانیم اعتقاد به نبوت از ایمان به غیب نشأه می‌گیرد و این ماورای درک عقلانی است. به قول نجم‌الدین رازی عقل را اینجا مجال جولان نیست زیرا که در گاه عالم فناست و راه بر نیستی محض است و عقل را سیر در عالم بقاست و صفت آب دارد، هر کجا رسد بقا بخشی و هستی پیدا کند و چون آب روی در نشیب دارد، آبادانی دو عالم کند.

اما عشق صفت آتش دارد و سیر او در عالم نیستی است هر کجا رسد و به هر چه رسد فنا بخشی «لا بقی ولا تدر» پیدا کند و چون آتش عشق سیر به مرکز وحدانیت دارد اینجا عقل و عشق ضلآن و لا یجتمعان اند، هر کجا شعله آتش عشق پرتو اندازد عقل فسرده طبع خانه پردازد. (نجم رازی، 1367: 62)

بی گمان اگر عشق خوش سودا و طیب جمله علت‌ها و دواى نخوت و ناموس ما نبود، این امید شگرف ببخودانه به رستگاری نیز زاده نمی‌شد. آخر مگر ممکن است بی سابقه عشق، طریق شوق در گردن افکند و طاق اشتیاق در میان بست و نعلین طلب در پای کرد و از هستی خود به کلی غایب شد؟

در اینجا باید به مسئله‌ای پرداخت که از آغاز بحث عشق بارها مطرح شده است؛ یعنی پیوند درد و محنت با عشق و رنجی که عاشق بر خود می‌نهد تا لایق معشوق گردد. اما علت آنکه محبت بی محنت نیست این است که برای قبول عشق صفای جان لازم است و در دنیا هیچ چیز به اندازه درد و رنج و فقر و گرسنگی و دلسوختگی جان آدمی را مصفا نمی‌سازد و صیقل نمی‌بخشد، تا دلی آتش نگیرد حرف دلسوزی نگوید (ستاری، 1374: 331 و 351) و به قول حافظ:

«ساز پرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلا کش باشد»

این حالات و سلوک عاشقانه را در معرفت بُرسی از ائمه شیعه (ع) بخصوص صاحب ولایت کلیه حضرت امیر (ع) می‌بینیم. او از تمام معارف عقلی و نقلی و عرفانی، این محبت و عشق را نتیجه می‌گیرد و بخصوص در اشعارش آن را نمایان می‌کند.

بُرسی بر خود واجب دانسته که تا می‌تواند، حقیقت ولوی را والاتر بنمایاند و خود را در آن فانی کند؛ در نتیجه شعرش مالا مال از علی (ع) است و از عشق بنیان کنی که شاعر در درون دارد حکایت می‌کند. از جمله این شعر:

«پیش از آفرینش مرا به بندگی خود پذیرفت و من بنده نا فرمانی نبودم آن محبت صادقانه را پشت در پشت با خویش کشیده‌ام و اکنون همان دوستدار دیرین‌ام».
(شیبی، 1359: 266)

بُرسی با اینکه در شعر چیرگی بارزی را به نمایش می‌گذارد تا جایی که میان معاصرانش و متأخران تا علامه مجلسی مورد استفاده قرار می‌گرفته و اعجاب شیعیان را بر می‌انگیخته، اما از اشعار صوفیانه مخصوصاً اشعار حلاج و ابن فارض هم اقتباساتی کرده که می‌توان آن را نشان تمایل روحی او به تصوف عاشقانه دانست. از جمله این شعر از مشارق الانوار او:

«سوگند به آن که خون مرا حلال کرده و دوستان را به بلا کشی اختصاص داده

اگر در راه وی جام مرگ بجشم دلم به ساقی نگوید بس

چه توان کرد که این حکم خداست که در میان خلق جاری است.»

که این شعر، شعر معروف حلاج را به یاد می‌آورد.

و همچنین شعر دیگر او که تقریباً کپی برداری از شعر ابن فارض است:

«واجبات و مستحبات و همه گفتگوی من شمائید، درگاه شما سجده گاه من است» و ...

(بُرسی، 1422: 108)

«اما عشق و عاشقان دارای اقسام و مراتبی هستند که در درجه نهایی آن که غرض از مقامات ما قبل آن است، عاشق جمال قدسی را جلوه گر از عالم نورانی بر جانش را مشاهده می‌کند. جان عاشق به جهت مناسبت با آن نور، آن را می‌پذیرد و صورت نور در جان او سرشته می‌شود، آنگاه نفس بدان نور متکیف می‌گردد و به آن جوهریت می‌یابد. ذات آن صورت را و هر چه از عالم نورانی با آن است می‌نگرد و آن را از جهت اینکه همان نور قدسی است دوست می‌دارد. این جهت مقام بندگان مخلص خداست و مطلوب مردان عارف تمام و کمال و آبشخور پاک و زلال است و عزیز تر از آن است که اهل بطالت مدعی آن باشند. این مقام به غایت ریاضت قلبی مقرون به یاری الهی قابل دستیابی است. اگر حاصل شود بیمی از زوال و انتقال آن نیست چون از اعراض پاک است.» (انصاری، 1379: 79)

بنابر آنچه گفته شد حق متعال شناخته نشدنی است و حتی با کشف و ذوق هم همچنان به صورت معنایی غامض باقی خواهد ماند. در شرایط عادی حق تنها از راه تجلی ذاتی شناخته شدنی است و انسان تنها هنگامی قادر و مجاز به شناخت حق است که حق به مرحله الوهیت و ربوبیت تجلی می‌کند. (کبیر، 1386: 381)

رابطه دین و ولایت از دیدگاه برسی

برسی نیز در چند نقطه از «مشارق» به این نکته اشاره می‌کند و چنین می‌گوید: «مقصود از دین عدل الهی است و مراد از عدل قسط است و قسط از قسطاس به معنی میزان است.» پس به شرح و توضیح میزان می‌پردازد و از تفسیر آیه «وضع المیزان القسط لیوم القیامه» بهره می‌گیرد. اینکه میزان دارای دو کفه است و یک شاهین و این بدیهی است که کفه اول دین «لا اله الا الله» است و کفه دیگر آن «محمد رسول الله» است و شاهین آن که قائم به قسط است «علی ولی الله» است.

پس در توضیحی بیشتر به شرح این مطلب پرداخته که «لا اله الا الله» روح ایمان و طرف باطن ایمان است و «محمد رسول الله» اصل اسلام و طرف ظاهر آن و «علی ولی الله» طرف ایمان و اسلام و روح ظاهر و باطن است و از این جهت است که هرگاه میزان عمل بنده چون کوه‌های بزرگ از اعمال صالحه باشد ولی در او ولایت نباشد سودی از برای او نیست. پس ولایت آن صورت کمال دین بلکه کمال سایر ادیان است از آن جهت که دین محمد (ص) کمال هر دین دوستی و ولایت علی (ص) کمال این دین است یعنی متمم کمال و کمال کمال است و این کمال فوق صفت جمال است. (برسی، ۱۴۲۲: ۹۶)

مشخصات صاحب مقام ولایت از دیدگاه برسی

در مورد ویژگی‌ها و مشخصات صاحب مقام ولایت هم باید دیدگاه‌های برسی را مورد مطالعه قرار دهیم جایی که بر اثر ابراز نظرش مورد اتهام هم‌کیشان واقع شد. برسی عقیده دارد که «تمام عوالم را خداوند خلق فرموده و بی نیاز و غنی از آنهاست و تمام آنها را به ولی کامل تسلیم نموده به جهت آنکه کسی را که او ولی خود قرار دهد، در میان خلق، او از هر جهت در تصرفات، عادل است و سؤال نمی‌شود از آنچه به فعل آورد. از جهت آنکه فعل او حق است و حکم او عدل است و هر چه را اراده کند خداوند به فعل می‌آورد و اراده او اراده الله است و قلب او مکان مشیت الهی است. موجد کل او را به وجود آورده و به واسطه او ایجاد تمام مخلوقات را نموده است و حکم محکوم او را بر کل خلق جاری نموده است پس او کلمه تامه خداوند و حاکم در یوم القیامه است.»

در انظار خلق به حسب ظاهر امام و پیشواست و در باطن سترالهی است که کسی ادراک معنی باطنی او را نتواند کرد. پس ایشان در اجساد اشباح‌اند و در اشباح ارواح‌اند و در ارواح

انوارند و در انوار اسرارند و مراد از اشباح چیزی است که از دور شخص اورامی بیندولی معنی اورانمی فهمد. (حافظ برسی، ۱۳۸۹: ۱۶۸ و ۱۷۳)

برسی که طرح نظراتش را در نقل فضائل و مناقب اهل بیت (ع) بویژه امیرالمومنین (ع) قرار داده است از کرامات و معجزاتی که نقل می‌کند هم تاویلاتی دارد که بیشتر به جنبه باطنی امر ولایت اشاره دارد.

وی همچنین در توصیف وجود نورانی ائمه از آیات قرآن و احادیث، تفاسیر و تأویلاتی می‌آورد بطور مثال در مورد آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَمَنْ يُمِينُ» یومین را محمد (ص) و علی (ع) معرفی می‌کند و می‌گوید: «اول چیزی که خداوند خلق نمود نور محمد (ص) و علی (ع) بود و این دو نور در عالم در گردش بودند تا اینکه خداوند خلق نمود تمام خلائق را از نور آنها»

در جایی دیگر ادامه می‌دهد: «محمد و علی هر دو در معنا نور واحدند هم در ظاهر و هم در باطن لکن ولایت از نبوت و مشتق از اوست. نبوت و ولایت در عالم باطن با یکدیگر جمع بودند و در عالم آخرت هم با یکدیگر جمع‌اند و در عالم شهود نیز با یکدیگر و هیچ فرقی با هم ندارند مگر در دو اسم محمد (ص) و علی (ع) و در وصف ظاهری هر جایی نبی هست ولی با اوست و تمام هر دو در تمام یکی از آنهاست.»

و بالاخره در فرازی دیگر می‌گوید: «علی (ع) نور قدیم و مخلوق است قبل از تمام اکوان و اشیاء و زمان‌ها. آیا نبوده نور در عالم قبل از زمان‌ها و روزگارها؟» (حافظ برسی، ۱۳۸۹: ۱۰۴ و ۵۰۰)

همچنین برسی چگونگی خلقت عالم و نقش ولی مطلق را اینگونه شرح می‌دهد: «چون خداوند اراده نمود اخراج وجود را از عالم علم به عالم کون، بروز داد تمام آنها را از عالم باطن معنوی به عالم ظاهر صوری و ترتیب داد آنها را به اختلاف در چگونگی و توالی آنها که در علم ازلی گذشته بود.

این ترتیب بر اساس اسرار حروفی که نشانه و معیار قَدَر الهی و محل صدور آثار اویند و با این کلمات مبارک تجلی نمود برای خلق و به همان‌ها به حسب ظاهر از خلق محجوب گشت.

حق در تاریکی عالم باطن که عبارت از اختراع اول است طینت آدم را خلق کرد و در بطن آن عالم باطن نسبتی از این حروف و کلمات قرار داد به همراه ترتیبی از عناصر اربعه که برای

ایجاد قابلیت شرافت عقل و درخشندگی عالم ظاهر ضرورت داشت، پس آن را انتقال داد به اصلاّب و بطون به جهت تولید و کثرت خلق در عالم دیگری که اختراع ثانی است و در آن عالم هم به نحو اختراع اول ترتیبی از حروف و عناصر قرار داد و سپس در عالم ذر یا ابداع تالی به لطیف روح خود مشرف گردانید.

به این ترتیب معانی حروف در عقل و لطایف حروف در روح و صُور حروف در نفس و انتقاش آنها در قلب است پس چون مخاطب اول و مخترع اول او عقل نورانی است هر آینه خطاب حضرت احدیت به اوست چون در اوست معانی حروف و تمام حروف در سر عقل دست به گردن یکدیگر و الفتی تمام دارند و معانی حروف با عقل امتزاج معنوی دارند پس فیض انوار بسیطه‌ای که در عقل است بالفعل است بر خلاف روح که چون در بدن ذاتی نیست بلکه عَرَضی است، پس اسرار حروف در او بالقوه است.

پس این دو در وجود اسرار حروف اتفاق دارند ولی در طریق و اطوار اختلاف دارند چنانکه نفس انسانی استمداد می‌کند از روح. و روح مدد می‌جوید از عقل. به همین ترتیب تمام حروف نورانی و ظلمانی از نور الف استمداد می‌کنند و الف سر هر کلمه است و جمیع حروف محتاج‌اند به الف و الف بی نیاز و مستغنی از سایر حروف است. به جهت آنکه الف استمداد می‌کند از قیمومیت حق و تمام ماسوی الله استمداد می‌کنند از او. این یعنی تمام حروف مرکب‌اند از وحدت الف و الف بسیط است و ترکیبی ندارد اما الف مبسوط که عبارت از «ب» است اول وحی‌ای است که نازل گردیده به رسول الله و همچنین در صحایف آدم و نوح و ابراهیم و حقیقت اسرار آن مربوط و منتهی به نقطه است و این اشاره است به قول امیر المؤمنین (ع) که فرمود: «نا نقطه التي تحت الباء». (حافظ بررسی، 1389: 101 و 111 و 369)

همه معنی سوره حمد در «باء» بسم الله است و من آن نقطه باء بسم الله، چون نقطه است که حروف را تعیین می‌بخشد و گرنه حرف بدون نقطه جز خطوطی کج و معوج چیزی نیست؛ همین طور قرآن حقیقی هم بدون انسان کامل حقیقی حروفی بیش نیست و اوست که آنها را معنی می‌بخشد و این نقطه «باء» همان دل انسان کامل است که فرمود: «انّ فی ذلک لذكری لمن کان له قلب، آیه 37 سوره ق» (در این برای هر که دل دارد اندرزی است) و این نقطه است که قرآن تدوینی را تحقق می‌بخشد و وحی حقیقی - در مقام قرب - حصول پیدا می‌کند.

ابن عربی که از سردمداران معرفی انسان کامل در تصوف است در فتوحات می‌گوید: «اهل کشف بر همه مذاهب و ملل و نحل و گفتارها در باب خداوند اطلاع جامع دارند و به هیچ یک از آنها جاهل نیستند. صاحب کشف می‌داند که این گفتارها و عقاید و اندیشه‌ها از کجا اخذ شده‌اند و آنها را به موضوع اصلی خود منسوب می‌کند و برای قائلان آنها عذر پیدا کرده و آنان را تخطئه نمی‌کند زیرا خدا آنچه را در زمین و آسمان و بین آنهاست عبث نیافریده و انسان را نیز بیهوده خلق نکرده بلکه او را آنچنان آفرید که به صورت خدا باشد. پس هر که در عالم است به کل جاهل است و به بعض عالم، مگر انسان کامل که به کل عالم است.» (خواجوی، 1389: 205)

بُرسی پس از بیان توحید و تنزیه و ازلیت و تجرید خدا به موضوع انسانی می‌رسد که خدا تن وی را شهر خود و روح او را خلیفه خود و قلب او را کعبه خود و مطاف فرشتگان قرار داده است و درباره این انسان‌های برگزیده می‌گوید: «خاندان پاک رهیافته رهنما، علامات و تجلیات خداکه با خدا فرقی ندارد جز آنکه بنده و مخلوق او هستند.»

بُرسی این همه را از بدیهیات می‌داند و به عنوان مقدمه‌ای برای بحث اصلی که اسرار امیرالمومنین (ع) است می‌آورد و می‌گوید:

«درب فیض گشاده است و نعمت خدای بخشنده بزرگوار بر همگان گسترده، رسیدن به مواهب الهی و برخورداری از اسرار خدایی وابسته به چیزی نیست و خداوند هر که را که بخواهد به رحمت خود اختصاص می‌دهد.» (حافظ برسی، 1389: 160)

نتیجه‌گیری

حافظ برسی، از عرفاء امامیه و فقها است که درباره ولایت ائمه علیهم السلام آراء و نظریاتی دارد که جمعی از مردم آن رانمی‌پسندند و وی را رمی به مرتبه غلو و ارتفاع کرده‌اند؛ باید دانست حق مطلب این است که جمیع آن چه راکه وی برای ائمه اثبات کرده است از شئون و مقامات و مراتب و درجات، پایین‌تر از مرتبه غلو است و غیر از درجه نبوت است.

کجامایارای آن راداریم که به غایت تشریفی که خداوند ایشان رابه آن غایت مشرف گردانیده است دست یابیم. امام صادق (ع) در بصائر الدرجات فرموده‌اند: «برای ما پروردگاری بگذارید تا مورما به سوی او باشد و درباره ما آن چه راکه می‌خواهید بگویید.»

منابع و مأخذ:

- 1- قرآن کریم
- 2- امینی نجفی، عبدالحسین، الغدیر، ترجمه: اکبر ثبوت، تهران، کتابخانه بزرگ اسلامی، 1363.
- 3- انصاری (ابن دباغ)، عبدالرحمن بن محمد، عشق اصطربلاب اسرار خداست، ترجمه: قاسم انصاری، تهران، طهوری، 1379.
- 4- بیستونی، محمد، لغت شناسی قرآن کریم، تهران، بیان جوان، 1383.
- 5- حافظ بُرسی، رجب بن محمد، مشارق الانوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین (ع)، ترجمه: محمد صادق بن علی رضا یزدی، قم، صاحب الزمان، 1389.
- 6- الحافظ رجب البرسی، مشارق الانوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین (ع)، تحقیق: السید علی عاشور، بیروت - لبنان، موسسه الأعلمی للمطبوعات، 1422هـ - 2001م.
- 7- حسینی تهرانی، سیدمحمد حسین، امام شناسی (12جلدی)، مشهد، علامه طباطبائی، 1419ق.
- 8- خواجه‌جوی، محمد، ریشه‌های هویتی تشیع و عرفان (حکیم ترمذی، سهروردی، ابن عربی، سمنانی، حیدرآملی، صدرالمتألهین، تهران، گام نو، 1389.
- 9- رجبی، محمدرضا، «روزگار بُرسی»، مجله هفت آسمان، شماره 24، زمستان 1383.
- 10- ستاری، جلال، عشق صوفیانه، تهران، مرکز، 1374.
- 11- شیخی، کامل مصطفی، تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری، ترجمه: علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، تهران، امیرکبیر، 1359.
- 12- صفار، محمدبن حسن، بصائر الدرجات، تبریز، شرکت چاپ کتاب، 1381.
- 13- طباطبائی، ظهور شیعه (مجموعه مصاحبه هانری کربن با علامه طباطبائی)، تهران، شریعت.
- 14- عداس، کلود، ابن عربی سفر بی بازگشت، ترجمه: فریدالدین رادمهر، تهران، نیلوفر، 1382.
- 15- کبیر، یحیی، عرفان و معرفت قدسی، قم، مطبوعات دینی، 1386.

- 16- کرین، هانری، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، نوشته داریوش شایگان، ترجمه: باقر پرهام، تهران، انتشارات آگاه، 1371.
- 17- کرین، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه: جواد طباطبایی، جلد 2، تهران، کویر، 1370.
- 18- کرین، هانری، «پیش داوری‌هایی درباره تشیع»، ترجمه: مرسده همدانی، مندرج در مجموعه مقالات هانری کرین، تدوین محمد امین شاهجویی، زیر نظر شهرام پازوکی، تهران، حقیقت، 1384.
- 19- گلی زواره، غلامرضا، مشعلی منیر در ظلمت کویر: زندگی و اندیشه عارف محدث شیخ حافظ رجب برسی، نگارنده اسرار امیر المؤمنین (ع)، قم، موسسه فرهنگی انتشاراتی حضور، 1379.
- 20- لاهیجی، محمد بن یحیی، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران، زوار، 1371.
- 21- لوئیزن لئونارد، فراسوی ایمان و کفر شیخ محمود شبستری، ترجمه: مجدالدین کیوانی، تهران، مرکز، 1379.
- 22- لوئیس معلوف، المنجد، چاپ سوم، تهران، انتشارات اسماعیلیان، 1367.
- 23- موسوی بجنوردی، محمد کاظم، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج 11، تهران، مرکز دایری المعارف بزرگ اسلامی، 1367.
- 24- نجم رازی، عبدالله بن محمد، رساله عشق و عقل (معیار الصدق فی مصداق العشق)، به اهتمام و تصحیح: تقی تفضلی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1367.
- 25- نسفی، عزیز الدین، کتاب الانسان الكامل، ترجمه: دکتر ضیاءالدین دهشیری، تهران، طهوری، 1377.
- 26- نصر، سید حسین، آرمان‌ها و واقعیات اسلام، ترجمه: انشاءالله رحمتی، تهران، جامی، 1382.
- 27- ولایتی، علی اکبر، نقش شیعه در فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، تهران، امیر کبیر، 1389.